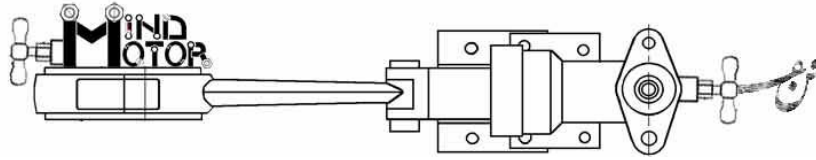




محمد معدي
تجربه



عنوان اثر : ۲۲

مؤلف : محمد مهدی نجفی

طراح جلد : رضا مسعود

تاریخ انتشار : فروردین ۸۶

نوبت چاپ : اول

نشر الکترونیکی **MindMotor**

قسمت اول : از طبقه ۲۲

قسمت دوم : دوست من دایناسور!

قسمت سوم : انا البیست و دو

از طبقه ی ۲۲

اتفاقي كه مرا انداخت
شما را هم مي اندازد
۲۲ فردي ۲۱ است

۱

وقتش شده شما را با این خیابان تنها بگذارم
دنیا ارزش این همه تاکسی را ندارد
باید پیاده راهمان را در هم کنیم
بالاخره تقاطع برای خداحافظی است
و گاهی برای قطع کردن حرفی که می‌زنیم
در هم می‌ما راهی به سمت کربلا می‌رود
شاید دوباره همدیگر را دیدیم
در کربلا

۲

من خودم را به حساب شما نوشتم
گذاشتم در کوزه تا آب‌اش را خودم خوردم، ماهی‌اش را شما گرفتی
گرفتند مرا
این چک سفید امضا، دختر سبزه‌ای بود که بد جایی کشیدی‌ش
گفتم خودم را به جایی نیکی در دجله انداختم
گفتند نیکی کریمی؟!
و این اصلاً جایی تعجب نبود آن‌هم کنار علامت سوال
آمدم به جایی ثواب کباب خوردم
حالا تمام خیابان را کلاغ‌برگ می‌کنم
تا کربلا

این جا يك كافي شاپ شب است
 آن قدر شب كه مثل چشم هاي تو كلیشه اي است
 خیل خیابان ها را كلاغ برگ کرده ام تا رسیده ام این جا شما را با دو لقمه بخورم
 - نور

صدا

حرکت

- خانم! دنیا مثل این نمك پاش سه تا سوراخ دارد
 - آقا ! اما، مگر نه، كي؟ من كه نه، زكي، عمرا، پ، هه ه هه ه هه ه هه ه هه
 - هويچ؟
 - نه ساندويچ.

وسط ساندويچات كات مي خوري به نمك پاش.
 من فيلم شما را با قهوه مي خورم

راه خودم را افتخار مي كنم با شما قسمت كنم
 ته فنجانم را خوانده ام با شما كربلا مي روم
 و مشتاقم هر چه زودتر مشتاق تر شوم
 حنا كروكي كشيده ام
 از چه راهي اشتياقم را به شما بكوبم
 از راهي كه به كربلا مي رود؟
 كوبيدن ميخ روي اين تخته عجيب كار من نيست
 ما به يك گاو و يك گاو آهن احتياج داريم
 بايد نقشه ي اين كروكي را پياده كنيم
 چند نفر پياده نظام با چند نفر سواره نظام

لشکر ۱۷ عملیات کربلاي ۵

همه‌ي این‌ها بهانه‌اي‌ست تا ما را به توپ ببندند
ما به يك گاو و يك گاو آهن احتیاج داریم

۶

شیر گاو می‌خوری؟

تازه دوشیده‌ام

بعد از دوش آب گرم چسبناک است

- نه ساندویچ.

- خانم! دنیا از این سس تندتر می‌چرخد

- مثل این سیب؟

جای دندان‌های تو بیشتر از گاو آهن روی سیب مانده

- گاهی آدم باید به بعضی از چیزها بچسبد

از این لحاظ چسبناک شده‌ام

بعد از دوش آب گرم انگشت شما می‌چسبد

۷

گاو آهن را می‌گذارم روی میز را شخم بزند

راهی که اشتباه رفته‌ام بر نمی‌گردد

باید میز را شیار شیار کنم

مادرم اشتباه نمی‌کند

از شیارهای میز فال تو را می‌گیرد

بالاخره همه می‌فهمند

انگشت تو هر شب توی خواب من راه می‌رود

۸

راه رفتن من شبیه راه رفتن کلاغ اشتباه است
اشتباهي که هیچکس نکرده
اما انگشت‌هاي تو مرتکب شد
پس نپرس از این‌جا تا کربلا را چرا کلاغ‌برگ می‌کنم
این حرکت تنبیهی گاهی لذتی بدیهی دارد
- راستی تو سربازی رفتی؟

۹

شما را در این مسافر خانه مهمان می‌کنم
با صرف يك چمدان چرمي
و يك تور هشتاد روزه به کربلا
اتاق شما عین اتاق من رو به فرات پنجره دارد
يك پنجره‌ي قدي که می‌توانی از آن تمام فرات را شنا کنی
به هر حال همه‌ي اتفاقی که باید تا حالا افتاده باشد کنار فرات و از این پنجره می‌افتد

۱۰

آتش‌نشانی آمده تا مسافر‌خانه را محاصره کند
من و شما کباب‌برگ می‌خوریم
- نور
صدا
حرکت
- به نظر شما بوی سوختگی نیست؟
- به نظر شما هوا گرم‌تان نیست؟
- به نظر من فرقی نمی‌کند
- خانم! دنیا فدای فرق سرتان از پنجره شنا کنید
- آقا! بنفشه‌هاي روي ميز يادتان نرود
از کباب‌برگ کات می‌خوری به فرات

من با بنفشه‌ها فیلم شما را می‌چینیم

۱۱

۲۰۰۷

۱۲

دو سال گذشته از وقتی جوان‌تر بودم
خدا نخواست و جوان مرگ نشدیم
وسط خیابان پشت به هم تاکسی گرفتیم
خودمان را با کلی خیابان تنها گذاشتیم
من شما را عقب یک تاکسی خداحافظی کردم
شما از آن خنده‌های متالیکا کردی و بو بردم به ساختگی تو
ته دلم جاز می‌زدند

به ریتم‌اش پله‌های عابر پیاده را بالا رفتم و پایین آمدم
ماشین‌ها از زیرم بوق می‌زدند برای شما
شما زیر عابر پیاده تاکسی می‌پرسیدی:
مستقیم؟

صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم
والضالین

۱۳

راهی که شما در آن غرق شده‌ای فرات نیست
خیابان عریضی است که از روی زیپ شلوار شما باز شده
و تا ساق پای‌تان ادامه دارد
روزنامه‌ها نوشته‌اند چه خبر
یعنی چه چیزی بدتر از این
دسته تبر من شکسته و زمستان را کنده نداریم برای بخاری

بنابر این قوز بالاي قوز شده نیمکتی که روی آن نشسته‌ایم
و شما چسبیده‌ای به جلو شلوارت تا از خیابان فرار کنی
- خانم! این جا دستشویی مردانه است

۱۴

اتفاقا من هم دنبال شما می‌گشتم
با این تفاوت که هر گردی گردو نیست
صف کشیده بودم پشت سر شما
تا چند خیابان آن طرفتر
- این جا چه خبر شده؟
اتفاقا داشتم از شما فرار می‌کردم
دیدم از دور صف کشیده‌اید
گفتم سلامی بالاخره بدهم
و این که بگویم اشتباهی صف کشیده‌ای، زنانه آن پشت است
اشاره کردم به لاک‌پشتی که پشت شما قدم می‌زد

۱۵

- احمق! کثافت! بی‌شعور! مرده‌شور! توالت‌شور!
- من این همه نیستم
فقط توالت‌شورم
فقط توالت زنانه می‌شورم

۱۶

روی در توالت به خودم فحش داده‌ام
به خودم پشت کرده‌ام
قسم خورده‌ام به هیچ پشٹی اشاره نکنم
حتا اگر پشت شما کثیف شده باشد

خانم‌ها! آقایان!

از این به بعد چهار انگشت دارم
مرا در خیابان عادی نگاه نکنید
شاید گیس بریده باشم
شاید بد جایی را اشاره کرده‌ام که بریده‌اند
می‌بینی به هیچ‌کس نگفته‌ام انگشتم را کجا جا گذاشته‌ام

از همه‌جا آتش شعله گرفته بود
بنفشه‌ها را برداشتم اما انگشتم ...
چه کباب برگی خوردیم آن‌روز

۱۷

اشاره‌ام را روی میز می‌کشتم
یک فنجان برای شما بزرگ نیست؟
این دایره می‌تواند خیلی چیزها را عوض کند
مثل شما که رنگ رومی‌زی را عوض می‌کنی
- آقا! این لباس بیشتر به من می‌آید یا به میز؟
- خانم! شما به قهوه‌ای فکر کن
با یک فنجان می‌شود همه‌ی خیابان‌ها را آسفالت کرد

۱۸

خودم را ملزم کرده‌ام به شما
و این‌که با شما این راه را طی کنم
تا آن‌جا که دیگر هیچ‌کس جلو ما را ابداع
و ما همه‌چیز را ببیچیم دور یک میز
می‌بینی اتفاقی که نباید می‌پیچد و می‌رسیم به تقاطع
و ما دیگر همدیگر را نمی‌بینیم
مگر این‌که از راهی دیگر به خودمان بیاییم
مثلاً از میزی دیگر
یا از پیراهنی دیگر

يا چه طور بگويم
از راهي كه به كر بلا مي رسد

۱۹

اين جا يك راه است
من و شما مي رويم در اين راه
پشت ما بلدوزر خاك ريز مي سازد
يك صف طولاني از تانك ها نزديك مي رسند

- نور

صدا

حرکت

- به نظر شما چه كار بهتر است؟

- به نظر من بي گناهييم

- خانم! چمدان فدائي سرتان برويم پشت خاك ريز

- آقا! دوباره گفتيد پشت؟

از چمدان كات مي خوري به خاك ريز

ما پشت ميز به تقاطع مي رسيم

- خدا حافظ

من در تقاطع فيلم شما را مي بينم

- سلام چه خبر؟

۲۰

۲۰۲۰

۲۱

چقدر پير شده ايم!

خيابان ها با رگ هاي ما گره خورده اند

با چین‌های پیشانی ما بزرگ شده‌اند
ما به خودمان رحم نکردیم
دیگر برای نشستن سر این میز دندان نداریم
برای راه رفتن عصا نداریم
حالا هیچ خیابانی ما را آشتی نخواهد داد
هیچ راهی به کربلا نخواهد رفت
و حتا يك تاکسي براي ما نخواهد ايستاد
ما قرن ۲۱ ام را تنها می‌مانیم

۲۲

خانم! شاید شماره‌ها فقط شماره باشند
اما این ۲۲ فقط شماره نیست
نام و نام خانوادگی شماست و آدرس منزل شما
من شما را با این شماره می‌شناسم

دوست من دایناسور!

من و هادي با دوست مشتركمان ميم تصميم سفر گرفتيم به سرزمين عجيب
به اين منظور ماشيني ساختيم كه در زمان و مكان سفر كند
اين ماشين را با هزينه‌ي كمپاني بنز ساختيم و ناسا هزينه‌ي سفر را تقبل كرد

A

آقاي روبرت از کمپاني بنز:

مترجم: خوشحاليم از اين که شما

من: خوشحاليم از اين که شما

و ما آخرين شب عادي مان را سپري مي کرديم

من و ميم زير ماه قهوه مي خورديم

هادي آمد: پشت خط ناسا است

(ناسا ! عزيزم !)

اعتراف مي کنم نامزدي ما فقط به خاطر پول هاي تو بود. اگر مي بيني از تو سوء کرده ام، مرا ببخش، شايد ديگر مرا زنده

نبيني، به دلم آمده اين سفر بر نمي گردد، عزيزم مرا ببخش

دوستدار تو من.)

- الو ... سلام

گوشي تلفن مرا خورده بود،

يا تلفن گوش مرا خورده بود،

يا من گوشي تلفن را خوردم؟

- اگر برنگشتم يادداستي نوشته ام، از مادر بگير

راستي لاک پشتم مال تو

ديگر هيچ فرقي نمي کند اين گوشي تلفن باشد يا دوش حمام

- ناسا گريه نکن !

بر مي گردم

هادي و ميم زير ماه قهوه مي خوردند
آمد: لباس هاي تان را بپوشيد، تا نيمه شب وقتي نيست، همه منتظرند
مادر آمد: آقاي روبرت آمد
آقاي روبرت:

مترجم: همه منتظرند
ما رفتيم از زير قرآن عقب بنز شش در
و شش تا موتور سوار
سه تا عقب سه تا جلو
- گفتم رييس جمهوريم شايد
- فردا روز نامه ها مي نويسند
ميم ساکت در فکر رفته بود
- بيدار شو امشب براي خوابيدن شب نيست
سفر ما از سفر به ماه هم مهمتر است
- مهمتر منم زير ماه قهوه بخورم
هيچکس مزاحم نشود قهوه اتانول دارد
بچه که نيستم

(ميم دختري ساکت و کم حرف

۲۳ ساله

۱۷۴ سانتيمتر

سبزه

مشکي

کمي مشکوک از نظر همه به داشتن روابط عشق و عاشقي
اما مغرور)

- تو درستي، اما سر حال تر
ديگر فرقي نمي‌کند داخل بنز باشيم يا زير ابري که مي‌بارد

- ميم گريه نکن!
بر مي‌گرديم
دنيا براي پستي و بلندي فرقي نمي‌کند
ما راه خودمان را بر نمي‌گرديم
زنده يا مرده برنده‌ايم
- پرنده که نيستيم
ميم دوباره اخم کرد
- عزيزم! کمي غير عادي نباش
همه‌چيز درست مي‌شود
ما خودمان را فدای علم...
- چاکر شما مخلص شما حجت‌ام
پسر خالهي منصور حلاج
غرض اين‌که به سلامت
ضمنا اين دعا را با قهوه گفتند بجوشانيد
بدهيد ميم نوش جان کنند
عارضه رفع خواهد شد ان شاءالله

B

من و هادي به اتفاق دوست مشترکمان ميم سوار ماشين زمان شده و به اتفاق هم سفر را شروع کرديم
تصميم شد بر اين‌که برويم به عصر دایناسورها

(علاقه‌ي من به دایناسورها از دايي ناصر م شروع شد
براي هميشه کتاب‌هاي دایناسور دار مي‌خرید

- هیچ می‌دانید با باز شدن در چه می‌بینیم
- شاید دایناسوری را ببینیم مثلا تراناسور
- شاید يك نوع انسان اولیه
- من ماموت دلم می‌خواهد
- به جای این حرف‌ها بهتر نیست در را باز کنیم
- بیرون منتظر ما چشم انتظارند
- مثلا تراناسور؟

C

من و هادی به اتفاق دوست مشترکمان میم از ماشین پیاده شدیم
در جنگلی انبوه و سر به فلک سر آورده بودیم
- یعنی به جز ما این‌جا هیچ انسانی نیست؟

هر سه با کولی‌ها و دوربین‌هایمان
آماده‌ی يك صحنه‌ی عجیب
جنگل را می‌رفتیم
حیوانات زیادی چشم انتظار ما آماده‌اند
باید عکس‌شان را بگیریم
(آه، ناسای عزیز!)

می‌دانم چشم انتظار من نشسته‌ای، اما تا بعد از این سفر عاشق توام، دعا کن بمیرم، تا هیچ‌وقت برنگردم)
میم: تراناسووووووور

D

من و هادی به اتفاق دوست مشترکمان میم با هر سه تا دوربین شروع کردیم
یعنی ما واقعا دیدیم؟
یعنی ما واقعا در چه سالی هستیم؟

- سال دایناسور
- آره شاید به افتخار این کشف، سال دیگر را سال دایناسور بگذارند

- سال باور کردن دایناسور!

- با دقت بگیريد تا نفهمد، ساکت!

تو دایناسور معروفی خواهی شد

در تمام شبکه‌ها خواهی رفت

حالا پیامی برای بینندگان عزیز و گرامی نداری؟

- من یه دایناسور پیرم

تراناسورم

هیشکی من رو دوست نداره

خیلی تنهام

اینجا هیچکس به فکر من نیست

شما واسم یه کاری می‌کنین؟

E

من و هادی به اتفاق دوست مشترکمان میم فرار را به قرار ترجیح دادیم

پشت سنگی اشاره کردم

لاک‌پشت بزرگی بود از بد قضا

(ناسا: دوباره گفتی پشت؟)

میم: گفتی پشت؟

هادی: کدام پشت؟

من: لاک‌پشت!

(مواظب لاک‌پشتم باش!)

مواظب لاک‌پشتم باش

مواظب لاک‌پشتم باش)

- میم! مواظب پشتات باش!

فکر می‌کنید برای میم چه اتفاقی می‌افتد

آیا میم زنده می‌ماند؟

پاي ميم روي مين مي رود

صداي انفجار

و سپس صداي دایناسورها

بیچاره ميم چهار تکه مي شود:

۱- م ۲- ي ۳- م

تکه‌ي چهارم را تراناسور سانسور مي کند

بالاخره هيچکس نمي داند اين مين از کجا آمده اين جا؟

يعني قبل از ما هم آمده اند؟

تراناسور پير: اين قضيه بر مي گردد به جنگ ويتنام

تازه دندان هاي نيشم در آمده بود

عراقي ها ما را محاصره کردند

دور ما سيم کشيدند

مين گذاشتند

ما بين دجله و فرات تمدن بين النهرين را ساختيم

آن هم بدون آب

آن ها ما را هيروشيماييدند

آقاي روبرت:

مترجم: بايد پرونده برود دادگاه لاهه

من : اما پروژه؟

به خاطر يك نفر تعطيل؟

ناسا : خوشحالم از اين که برگشتي

- خوشحال نيستم ناسا!

دایناسورهاي زيادي منتظر من اند

باید برگردم
باید فیلم همه‌شان را بگیرم
بشریت باید بداند پشت‌اش چه خبر است
این پشت مثل پشت‌های قبل از این نیست
من هنوز عاشق آن ترانسور ماده‌ام
باید یادداشتم را بخوانی ناسا!
- احمق! کثافت! بی‌شعور! مرده‌شور! توالت‌شور!
- من این همه نیستم
من ایزاک آسیموفم

F

من و هادی به اتفاق هیچ‌کس دیگر تصمیم به ادامه‌ی سفر گرفتیم
هزینه‌ی سفر را چک کشیده‌ایم
چک سفید امضایی که شبیه هیچ دختر سبزه‌ای نیست
این ماجرا من و هادی را امیدوار کرد

(هادی پسری ساکت و کم حرف)

۲۷ ساله

۱۸۰ سانتیمتر

سفید

قهوه‌ای

عاشق قهوه

اما مربع)

- یک ربع دیگر ما در سواحل گینه‌ی بیسائو چای و بیسکویت می‌خوریم

- البته در یک میلیون سال قبل

- براي من چيزي مهمتر از زمان در ميان است
چيزي كه مرا مي‌كشاند به خطر رفتن به آنجا
نه پاي كشف مهم است
نه از شهرت در بين است
اين قضيه از هيچكس آب نمي‌خورد جز يك ترانسور
اين ترانسور ۲۲ طبقه يك دايانسور طبيعي نيست
بر مي‌گردد به تناسخ عدد ۲۲ در ترانسور

گاهي مسئله‌ها از علم هم مي‌روند
بايد به پشت گوش‌مان برگرديم
اين پشت مثل پشت‌هاي قبل از اين نيست
سرزميني پشت اقيانوس نيست
ما فرق مي‌كنيم از قبل
ما كريستف كلمب قرن ۲۱ ايم
كشف ما سرزمين ديگري است
جايي كه پشت گوش‌مان حياض دارد
و زندگي‌اش بسته به حوض و درخت انجير نيست
بسته به گوش شماست
بايد بشنوي
بايد بشنويم
- مي‌شنوي؟

ترانسووووووووور

- خون سرد باش!

در قبال يك خزنده بايد خزنده بود

G

من و هادي به اتفاق هم خريديم پشت سنگ

دوربين هاي مان روشن

ترانسور را ضبط مي كرديم

- قيافه ي اين دايانسور كمى به ۲۲ نيست؟

خانم ترانسور!

من شما را قبلا سر يك ميز نديده ام؟

- آقا! اما، مگر نه، كي؟ من كه نه، زكي، عمرا، پ، هه ه هه ه هه ه هه

- بهتر نيست برگرديم به اصل قضيه؟

اين همه كتمان براي چه؟

ما از دماغ فيل كه نيفتاده ايم خانم!

بالاخره تقدير ما را يك جا گره مي زند

اين نشان حقانيت ماست

به هر صورت شما را نمي گذارم كه برگردم

شمايد اين تقاطع آخر ما باشد

شما به اين افتخار آمدي كه شما را كشف كنم

و من به اين افتخار مي آيم كه مرا بخوريد

اما دوستم بايد برگردد

و اين فيلم با شكوه را به همه ثابت كند

من و شما حرف هاي زيادي داريم

كه تمامي ندارد

H₂O

من به اتفاق يك ترانسور سعي مي‌كنيم به ايجاد ارتباط در گپي دوستانه

هيچ حرفي نبايد پشت گوش بيفتد

و هيچ گوشي نبايد از پشت حرف‌هاي ما سر در بياورد

اين پشت مثل پشت‌هاي قبل از اين نيست

حياط عجيبي دارد

كه زندگي‌اش بسته به حوض و درخت انجير نيست

بستگي به كشف آب در مريخ دارد

ما به اين دليل زمين را به قصد مريخ ترك مي‌كنيم

وجعلنا من الماء كل شيء حي

انا البيست و دو

بيست و دو اسم خيلي‌هاست
خيلي‌ها ادعا کرده‌اند بيست و دو اند
و از اين خيلي، خيلي‌ها واقعا بيست و دو بوده‌اند
من از اين خيلي‌هاي دومام

باب اول

اول سخن آن است که هست
آن که نیست از حلقه‌ی ما نیست
پشت در است
هر که را سخن از حقانیت ما برد
منثور شد و به دار شعر آمد
چرا که حقیقت ما شعر منثوری است
هر کس از آن جمله شود
در جمله می‌شود
و هر کس نشود، کلمه می‌شود
که آغاز همه‌چیز کلمه بود
آغاز ما کلاه بود
کلاهی که سر ما رفت
و ما واقعا شبیه بیست و دو شدیم
کلمه می‌گفت من حقم
حقم را از همه‌چیز می‌گیرم
اما همه‌چیز به کلمه پشت کرد
و من اشاره کردم به پشت شخصی که دوم شخص غایب بود
غیبت نکردم، غیبت شدم
کلمه حاضر شد و همه‌چیز را به باد شعر گرفت
ما را کلمه‌ها دار زدند
و ما بر نگشتیم از صراطی که می‌رقصیدیم

ما در خیابانی می‌رفتیم که در رد پای ما می‌رفت
ما در رد پای مان کلاغ‌پر می‌رفتیم
ما در کلاغ‌پرمان بیست و دو را می‌دیدیم
ما ما ما گاو ندیدیم
بیست و دو را دیدیم
و از آن به بعد خیابان، تاکسی‌ها برای ما نمی‌ایستادند
تیرهای چراغ‌برق فحش‌مان می‌دادند
پیاده‌رو ما را زمین می‌زد
و ما از بیست و دو آن قدر دور شدیم که بیست و دو شدیم
این حد ما بود که می‌شکست
شکستن حد هم کلمه بود، ما را شکست
و ما طرف هیچ کلمه‌ای نرفتیم
آغازمان را گشتیم و تغییری پراندیم
تغییری غیر از این در مسیری غیر از این
وجود دیگری شدیم در وحدت هم
به شدت هم یکی ماندیم
و این یگانگی سرآغاز دیگری بود
آغاز ما پایان عجیبی دارد، می‌دانم
آغازیان از يك سلول شروع شدند، به چه جاها که نرسیده‌اند

باب دوم

در ضرورت این سخن همین بس که متن است
در بطن خودش متن است
هر چند به دار کلمات گرفتار است
اما حقیقت شعر کلمه را گرفتار می‌کند
روح مقتول، دست از سر قاتل نمی‌کند
حالا کسی که این منثور را حلاجی کند
حق را نمی‌فهمد
نفهمیدن عذاب عظیمی است

گاهی نمی‌فهمم خیابانی که ما را شروع کرد، چرا خودش را تمام کرد
ما به چیزی نرسیدیم
چیزی را هم از دست ندادیم

بیست و دو مرتبه دور خودمان چرخیدیم
هیچ‌کس نفهمید مشتری سیاره‌های خورشیدیم
مردم تقاص بد گناهی را می‌دهند که مردمند
باید از جای دیگری شروع کنیم
جایی که شبیه ما نباشد
شعر را به دار آویختن شعار دادن است
و این از جایی می‌آید که کلمه‌ها شبیه هم‌اند
ما برای حل مطلب بر می‌گردیم به آغاز
که آغاز همه چیز عدد بود
اعداد از چیز دیگری بودند که کلمه نبودند
و این اختلاف ما را شبیه عجیبی می‌کرد
شبیه روزهای که ندیده بودیم
شبیه صراطی که به رقص می‌مانست
اکنون کسی در ما می‌رقصد که دست هیچ کلمه‌ای به آن نمی‌رسد
عاجز ماند کلمه
عاجز باد کلمه
اما باز شروع ما نمی‌جنبید
چرا که کلام در شروع ما بود

ما لام تا کام ساکت هم بودیم
در کت هم نمی‌رفتیم
نیمکت از ما به تنگ آمده بود
پریدیم در بست کنیم
نیمکت از زیر پایمان پرید
راهی که آمده بودیم، در بسته‌ای بود که شروع نمی‌شد
عاجز شده بودیم

ماندیم از زیر کدام در برویم
خیابان ما را زیر گرفت
در راهمان مردیم
اما راهمان در ما نمرد
راهی که شروع نشده بود، فقط ادامه داشت
جای دیگر ما هم شبیه ما بود

باب سیّم

از روزگاری می‌نوشتیم که در ما مسئله‌ها پدید آورده بود
مسائلی که از ما نبود از بدبختی ما بود
بدبختی ما از کلمه بود چرا که بدبختی هم کلمه بود
عده‌ای از عدد برگشتند و اعداد شدند
گفتیم کلمه است که بد می‌کند
گفتند کلمه گناه شما را نمی‌برد، گناه ما زدودنی است
گفتیم از اعداد همه چیز برمی‌آید
گناه از ما نبود
از خیابان بود
از خیابانی که شهر را دو قسمت می‌کرد
این ما نبودیم که حرف می‌زدیم
باز هم کلمه بود که حرف می‌زد
ما نمی‌فهمیدیم
ما از جهات زیادی، زیاده‌رو بودیم
گناه از عابرین بود،
ما پیاده‌رو بودیم
ما به جز خیابان از کسی تبعیت نمی‌کردیم

بیانیه:

من هیچ عددی را نکشتم
تنها شما را نفی کرده‌ام
انالحق نگفتم
تنها شما را نفی کرده‌ام

من حجتم
مرا به جاي حلاج گرفته‌ايد
اشتباه مي‌كنيد كه منم
من نيستم
شمايش شبيه خودم نباشم
اما حلاج نيستم
من حجتم
آمده‌ام شما را نفي كنم
از اين همه كه هستيد
مبادا نفتي بشويد
كنار بکشيد از اين همه!
تا كنارتان نكشيدم
تا روزگارتان را نكرده‌ام

باب چهارم

رفتن ما در کلمه بود
آمدن ما در کلمه بود
ما در کلمه می‌زیایم
ما در کلمه می‌میریم
ما از کلمه ایم
اما کلمه از ما نیست
کلمه از مملکت است
نقشه‌ی شهر چیز دیگری می‌گفت
گاهی خیابان‌ها بی‌خودی می‌پیچند
گاهی پیاده‌روها بی‌خودی صاف می‌روند
گاهی عابرین بی‌گناه‌اند
گناه از مملکتی است که کلمه می‌زاید
کلماتی که دو پهلو‌اند
کلماتی که دجال‌اند
ما با کلمه جدالی نداریم
با نقشه‌ی شهر که دعوا نمی‌کنند
خیابان‌ها هر طور بخواهند می‌روند

ساختمان‌ها فقط بالا می‌روند
ما هنوز منتظر اتوبوس،
ایستگاه را متر می‌کنیم
برای مترو نقشه‌ی شهر را عوض می‌کنند؟
چه قدر تا بیست و دو طول بکشیم؟
چه قدر طول بیست و دو را زجر بکشیم؟

باب پنجره

مملکت از انتظار ما می‌جنبد
ما منتظر کلمه‌ایم
کلمه منتظر کیست
کسی که از کلمه بیشتر بفهمد
و این نیست جز منثور
کسی که در خواب پنبه‌دانه دید
عنان از کف گذاشت
و عزم کلمه کرد
بالا رفتن از این طبقات،
آسانسور می‌خواهد

کسی که در آسانسور به قتل می‌رسد،
یقیناً بیست و دو را به چشم دیده
کسی که از طبقه‌ی بیست و دوم سقوط می‌کند،
یقیناً خود بیست و دوست
کلمه عزم کسی را نمی‌کند، مگر کلمه
منثور، کلمه شد و کلمه عزم آن را کرد
آن‌ها یکی شدند
و در یکدیگر شتافتند
پنجره‌ای از آسمان گشوده شد
که منثور را به دار آویخت
و ما هنوز منتظر بودیم
من برای بیست و دو سالگی‌ام فکری زیادی دارم
کیک بیست و دو طبقه
شراب بیست و دو ساله

پنجره‌ای که بیست و دو قرن باز بشود
این‌ها برای بیست و دو شدن کافی است

باب ششم

کلمه در ما زبانه می‌کشید
هر عدد کلمه‌ای شده بود که زبانه می‌کشید
ما از خودمان شرم داشتیم
شرم هم کلمه بود
جز کلمه چیزی نداشتیم
از کلمه گریختیم
گریختن کلمه بود
ما خیلی فرار کرده‌ایم
من از لیلی، تو از خیلی‌ها
به هر دلیلی

اما تقاطعی نیست که از ما فرار کند
و ما در این تقاطع‌ها به خیلی‌ها بر می‌خوریم
از کلمه گریزی نبود
مگر خود کلمه
به کلمه پناه آوردیم
کلمه هم کلمه بود
ما چاره‌ای نداریم

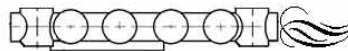
باید به اندازه‌ی یک چای حرف بزنیم
شاید خون ما چیز دیگری بخواهد
چیزی که هیچ‌کدام از این خیابان‌ها ندارند
چیزی که کشف هیچ‌کس نیست
کشف همه است

باب هفتم

آخر سخن آن است که نیست
آن که هست از حلقه‌ی ما نیست
پشت در است
بر کسی پوشیده نیست
کلمه حق است
و حق کلمه است
کلمه همه چیز است و هیچ چیز نیست
ما از این کشف خوشحالیم
این از کشف آب مهم‌تر است
حیات ما جاي ديگري است
ما از خیابان‌ها آب می‌خوریم
خیابان‌ها از پشت گوش ما مخفی‌ترند
کلمه، کلمه است
کلمه چیست
کلمه هیچ است و منثور این را می‌دانست
هر کلمه هفت باب دارد
آن باب هفتم را گشود
سپس کلمه شد
سپاس گفت خداوندی که کلمه را آفرید
کلمه او را کشت
و سپس زنده کرد
تا قدر کلمه مشخص شود
و مشخص نمی‌شود قدر کلمه مگر بر کلمه
پس کلمه چیزی نبود جز خیال کلمه
و خیال چیزی نیست جز کلمه
این پشت حیات عجیبی دارد که فکر می‌کنیم خیال است
اما خیال نیست، خیابان است

خیابانی که هیچکس ثابت نمی‌کند
مگر بیست و دویی که دنبال ما می‌دود
حالا برای شماره دادن،
کافی است بگویی بیست و دو
تا تمام خیابان‌ها را دنبال بدوم

تاریخ اتمام: ۲۲ بهمن ۸۴



www.mindmotor.com